



Print: 2251-6123

Online: 2717-2686

Journal of Religious Thought

Original Research



shiraz university

The Relationship between Metaphysics and Normative Sciences according to al-Farabi and Hilary Putnam

Mohsen Ashrafianfar¹ , Jafar Shanazari², Janan Izadi³

¹ Ph.D. student of Transcendental Wisdom, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Ahl-al-Bayt (Prophet's Descendants) Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Mohsen.ashrafianfar@outlook.com

² Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Ahl-al-Bayt (Prophet's Descendants) Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran (**Corresponding Author**). j.shanazari@ltr.ui.ac.ir

³ Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Ahl-al-Bayt (Prophet's Descendants) Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran. j.izadi@ltr.ui.ac.ir

Abstract

In their exploration of normative sciences (such as practical wisdom and jurisprudence in traditional sciences and ethics and economics in modern sciences), both al-Farabi and Hilary Putnam find destructive or generative influences of metaphysics to be obvious. They both believe that neglecting these roles that metaphysics plays will lead to irreparable effects. According to al-Farabi, metaphysics plays an indispensable role in how the normative disciplines use knowledge; thus, for al-Farabi, excluding metaphysics implies the exclusion of the foundations of some disciplines, the rejection of objectivity in values, and falling into relativism. In contrast, Putnam rejects traditional metaphysics and seeks to remove it from normative sciences. Thus, he introduces an alternative for the role that traditional metaphysics plays in normative sciences. This alternative is her specific narrative that he offers from pragmatist philosophy. In this narrative, Putnam considers pragmatism a kind of metaphysics without borders that criticizes and reforms other philosophies. In this new perspective, Putnam presents another picture of normative sciences as well as a criterion for objectivity and relativism. This research benefits from logical-philosophical analysis, including content, statement, and system analysis through a comparative approach to the ideas of these two philosophers.

Keywords: Metaphysics, Normative Sciences, Objectivism, Relativism, al-Farabi, Hilary Putnam.

Received: 2024/04/19; **Revision:** 2024/06/18; **Accepted:** 2024/09/19; **Published online:** 2024/07/01

□ Ashrafianfar, M., Shanazari, J. & Izadi, J. (2024). The Relationship between Metaphysics and Normative Sciences according to Al-Farabi and Hilary Putnam. *Journal of Religious Thought*, 24(4), 13-30.

<https://doi.org/10.22099/jrt.2024.49976.3030>

□ Copyright © The Author



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

نسبت متافیزیک و دانش‌های هنجاری نزد فارابی و هیلاری پاتنم

محسن اشرفیان‌فر^۱ , جعفر شانظری^۲ , جنان ایزدی^۳ 

^۱ دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل البیت(ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
Mohsen.ashrafiyanfar@outlook.com

^۲ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل البیت(ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسؤول).
j.shanazari@ltr.ui.ac.ir

^۳ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل البیت(ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
j.izadi@ltr.ui.ac.ir

چکیده

فارابی و پاتنم تأثیر مخرب یا مولد متافیزیک در دانش‌های هنجاری، مثل حکمت عملی و فقه در علوم قدیم و اخلاق و اقتصاد در علوم جدید را امری آشکار می‌دانند و معتقدند عدم توجه به این نقش، به اثرات غیر قابل جبران منجر می‌گردد. برای فارابی این نقش ضروری و حیاتی در قالب استفاده دانش‌های هنجاری از معارفی است که در متافیزیک تبیین و مبرهن شده است و بدین‌جهت حذف متافیزیک نزد فارابی، به‌معنای حذف برخی مبادی آن دانش‌ها و رد عینیت در ارزش‌ها و ورود به وادی نسبی‌گرایی است. در طرف مقابل، پاتنم منکر متافیزیک سنتی بوده و به‌دنبال حذف آن از دانش‌های هنجاری است. به‌همین‌جهت برای کارکردی که متافیزیک سنتی در دانش‌های هنجاری داشته است، جایگزینی معرفی می‌کند. این جایگزین، تفسیر و روایت خاص او از فلسفه پراگماتیسم است. پاتنم در این روایت، پراگماتیسم را نوعی از متافیزیک می‌داند که بدون مرز بوده و در نقش آسیب‌شناسی و اصلاح‌گری سایر فلسفه‌ها ظاهر می‌شود. بر این مبنای جدید، پاتنم تصویر دیگری از دانش‌های هنجاری و معیار عینیت و نسبی‌گرایی ارائه می‌کند. روش مورد استفاده در این پژوهش، تحلیل منطقی-فلسفی، اعم از تحلیل مفهومی، تحلیل گزاره‌ای، تحلیل سیستمی، با رویکرد تطبیقی، جهت تضارب آراء، تبیین و گفت‌وگوی آن دو اندیشمند است.

واژگان کلیدی: متافیزیک، دانش‌های هنجاری، عینی‌گرایی، نسبی‌گرایی، فارابی، پاتنم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱؛ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۱۱

□ اشرفیان‌فر، محسن؛ شانظری، جعفر؛ ایزدی، جنان (۱۴۰۳). نسبت متافیزیک و دانش‌های هنجاری نزد فارابی و هیلاری پاتنم. *اندیشه دینی*، ۲۴(۴)، ۳۰-۱۳.

 <https://doi.org/10.22099/jrt.2024.49976.3030>



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

۱. طرح مسأله

متافیزیک، به‌عنوان دانش «مطالعه موجود همان‌گونه که هست»، یک دانش صرفاً انتزاعی نیست که با زندگی روزمره انسانی به‌کلی بیگانه باشد. تجلی کاربرد و کارکرد متافیزیک، در نسبت آن با دانش‌های هنجاری قابل مشاهده است. مقصود از دانش‌های هنجاری دانش‌هایی همچون حکمت عملی، فقه، اخلاق و اقتصاد هستند که با هنجارها و ارزش‌های انسانی سر و کار دارند. مقصود ما از «دانش» و «علم»، مجموعه‌ای از «معارف» و «ادراکات» تصویری و تصدیقی است که حول محوری همچون موضوع واحد، غایت واحد یا مانند آن‌ها، گرد هم جمع آمده‌اند. در این تعبیر، در دانش متافیزیک، معارف تصویری و تصدیقی حول موضوع «موجود» یا «وجود» گرد هم جمع شده‌اند؛ با این شرط که حمل این معارف بر موجود، بدون تخصص ریاضی یا طبیعی یا منطقی باشد. به عبارت دیگر حمل آن معارف بر موجود از آن جهت باشد که موجودند. در تصویر ما فلسفه یک معنای عام داشته که اعم از متافیزیک است و متافیزیک یکی از شاخه‌های آن در کنار فلسفه اخلاق، معرفت‌شناسی و ... است. دانش‌هایی همچون حکمت عملی، فقه، اخلاق، اقتصاد و مانند آن‌ها؛ تعریف، موضوع و حتی غایت یکسان ندارند و در یک ویژگی مشترک هستند و نگارنده تحت عنوان دانش‌های هنجاری از آن‌ها یاد می‌کند. این ویژگی مشترک آن است که در این دانش‌ها مجموعه‌ای از معارف تصویری و تصدیقی وجود دارد که حول عمل اختیاری انسان، در بعد فردی یا اجتماعی، شکل گرفته است و از محمولاتی هنجاری، همچون بایسته/نبایسته، خوب/بد، حسن/قبیح، وظیفه/تکلیف و نحوه اتصاف آن‌ها به عمل انسان بحث شده است. وجه تمایز دانش‌های هنجاری از غیرهنجاری، مثل ریاضیات، فیزیک و زمین‌شناسی، آن است که این دانش‌های غیرهنجاری، از هنجار، ارزش و صفات ارزشی عمل اختیاری انسان، بحث نمی‌کنند.

نزد فارابی، متافیزیک نقش بسیار برجسته‌ای را در قبال علوم، چه هنجاری، چه غیرهنجاری، بازی می‌کند. به بیان او متافیزیک مادر دانش‌هاست و همه علوم، «تحت» آن قرار دارند. در یک کلام، متافیزیک «رئیس» همه علوم و صناعتی است که همه صناعات، فضائل، حکمت‌ها «مورد استعمال» آن است^۱ (فارابی، ۱۴۳۰ق، صص ۱۸۱-۱۸۲؛ ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۱۴ و ۳۲۰). متافیزیک وظیفه تحدید و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی سایر علوم را بر عهده دارد (فارابی، ۱۹۹۶، صص ۷۵-۷۶؛ ۱۳۲۵ق، ص ۴۱). این نقش می‌تواند، به صورت مصداقی، به نسبت متافیزیک با دانش‌های هنجاری‌ای با تعاریف قدیمی و جدید، همچون حکمت عملی، فقه، اخلاق، حقوق، اقتصاد، هنر، زیبایی‌شناسی و ... نیز سرایت کند.

هیلاری پاتنم تعریف جدیدی از متافیزیک براساس فلسفه مطلوب خویش ارائه می‌کند که در بخش «مختصات متافیزیک پاتنم» به تفصیل خواهد آمد. در این متافیزیک، زندگی اخلاقی و معنوی ما اهمیت دارد و تأمل در روش‌های زندگی و آراء پیرامون آن کارکرد همیشگی آن بوده و هیچ چیز جایگزین آن نمی‌گردد (Putnam, 2005, p. 16; 2012, p. 71). با اینکه این متافیزیک در بخش‌هایی با علوم تجربی همپوشانی دارد؛ اما حوزه‌هایی در این متافیزیک وجود دارد که ماهیتاً نمی‌تواند در علوم تجربی مورد تحقیق قرار گیرد (Putnam, 2012, p. 49). همین باعث شده است که پاتنم در پروژه فکری خود، به دانش‌هایی هنجاری همچون اخلاق، اقتصاد، حقوق، سیاست، هنر و زیبایی‌شناسی بپردازد و مواردی مثل نظریه صدق، واقع‌گرایی، عقلانیت و عینیت را در پرتو نسبت آن‌ها با فلسفه و متافیزیک را مورد مطالعه قرار دهد^۲. با این که هر دو فیلسوف به نقش بی‌بدیل متافیزیک در دانش‌های هنجاری اذعان می‌کنند، اما تفسیرشان از متافیزیک و بالتبع نقش آن در تقابل کامل با هم قرار دارد. پاتنم، متافیزیک سنتی را که فارابی یکی از نمایندگان آن است، در معرض حملات خود قرار داده و آن را مردود و مرده می‌پندارد. پاتنم معتقد است دانش‌های هنجاری باید بدون متافیزیک سنتی تحقق یابند و استفاده از متافیزیک سنتی را به‌عنوان مبنا برای آن‌ها مذموم و مفسده انگیز می‌داند. خلاصه آنکه به نظر پاتنم متافیزیک سنتی اگر ضرری نداشته باشد، نه برای دانش‌های هنجاری و نه برای فلسفه ریاضی، فلسفه منطق و فلسفه علم، هیچ کار «مفیدی» نمی‌کند (Putnam, 2005, p. 71). باید دید متافیزیک سنتی نزد فارابی چه اثری در دانش‌های هنجاری می‌گذارد و اگر آن را از آن دانش‌ها بگیریم چه اتفاقی می‌افتد و اگر جایی و نقشی داشته باشد، پاتنم که مخالف آن است، در صورت کنار گذاشتن آن چه جایگزینی برای آن به تصویر می‌کشد.

در مورد پارادایم فکری این دو فیلسوف باید گفت فارابی در سنت اسلامی و با تأثیر از اندیشه‌های ارسطویی و نوافلاطونی به فلسفه‌ورزی پرداخته است و زمانه خاص خود را دارد. از طرفی پاتنم فیلسوفی است که از فلسفه تحلیلی، پراگماتیسم و پوزیتیویسم منطقی تأثیر پذیرفته و از طرف مادر، تحت آموزه‌های یهودی و از طرف پدر، تحت آموزه‌های مسیحی قرار گرفته است. ممکن است این فرض مطرح شود که مطالعه تطبیقی بین این دو فیلسوف که در دو سنت فکری-تاریخی متفاوت زیست کرده‌اند، امری ناممکن است. پاسخ این است که این فرض مبتنی بر تاریخ‌گرایی^۳ است که براساس آن رهایی انسان از محدوددها و افق‌های تاریخی و در نتیجه تطبیق میان دو سنت متفاوت فکری-تاریخی اساساً امکان‌پذیر نیست. اما تاریخ‌گرایی خود بر مبانی‌ای مبتنی است که می‌تواند مورد مناقشه، تردید و چالش قرار گیرد. از جمله این مبانی

می‌توان به تلقی انسان به منزله موجودی فاقد توانایی برون‌خویشی، فراروی و استعلا از چارچوب‌های از پیش تعیین شده تاریخ، اشاره کرد. البته این فراروی و استعلا به هیچ عنوان به معنای انکار حیث تاریخی انسان نیست (عبدالکریمی، ۱۴۰۱ش، صص ۱۸۱-۱۸۳). این امر، یعنی اعتقاد به عدم امکان مطالعه تطبیقی، بر خلاف سنت بسیاری از فلاسفه، مخصوصاً دو فیلسوف مورد بحث است. دو فیلسوفی که افکارشان اساساً از راه مطالعه تطبیقی به دست آمده و نضج یافته است. دو فیلسوفی که بدون مرز بوده و هیچ‌یک از تعینات اندیشه را فاقد ارزش واکاوی نمی‌دانند و هریک متناسب با توانایی‌های زمینی و زمانی خود به این امر دست زده‌اند.

مسئله محوری این پژوهش آن است که نقش متافیزیک در دانش‌های هنجاری چیست و اگر متافیزیک را حذف کنیم چه بر سر آن دانش‌ها می‌آید. فرضیه ما این است که نقش محوری متافیزیک نزد فارابی و پاتنم، ضمانت عینی‌گرایی دانش‌های هنجاری و عدم ورود آن‌ها به وادی نسبی‌گرایی است. این ضمانت‌گری توسط معارفی که متافیزیک، به عنوان مبادی، به دانش‌های هنجاری می‌دهد، تحقق می‌یابد. پاتنم مخالف متافیزیک سنتی است و آن را مردود می‌داند و معتقد است معارفش نباید به عنوان مبادی دانش‌های هنجاری مورد استفاده قرار گیرد. وی اذعان دارد طبق تعریف مشهور از عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی، حذف متافیزیک سنتی به معنای رد عینی‌گرایی در ارزش‌ها و تحقق نسبی‌گرایی است. اما او معتقد است ماهیت مسائل هنجاری به گونه‌ای است که نباید از مبادی متافیزیکی برای تضمین عینیت آن‌ها استفاده کرد، در نتیجه متافیزیک جدیدی به جای متافیزیک سنتی ارائه می‌کند. در این متافیزیک، عینیت، تعریف جدیدی می‌یابد و براساس این تعریف جدید، پاتنم سعی می‌کند خود را از نسبی‌گرایی آزاد سازد.

در این راستا با روش تحلیل منطقی-فلسفی، اعم از تحلیل مفهومی، تحلیل گزاره‌ای، تحلیل سیستمی، و با رویکرد تطبیقی به بررسی آرای دو فیلسوف، جهت تضارب آراء، تبیین و گفت‌وگوی اندیشه آن دو پرداخته می‌شود. ابتدا مشخص می‌شود که متافیزیک فارابی از مصادیق متافیزیک سنتی، یعنی متافیزیکی است که مورد نقد و رد پاتنم است. لازمه این کار، برشمردن مختصات متافیزیک مورد نظر پاتنم و تطبیق آن با متافیزیک فارابی است. سپس مختصات متافیزیکی که پاتنم به عنوان جایگزین متافیزیک سنتی معرفی می‌کند، بیان می‌شود. سپس نسبت متافیزیک دو فیلسوف با دانش‌های هنجاری تبیین خواهد شد. در آخر به این می‌پردازیم که حذف متافیزیک نزد آن دو، چه تأثیری در دانش‌های هنجاری آنان می‌گذارد و نشان می‌دهیم که نقش اصلی متافیزیک نزد آن‌ها، تضمین عینیت ارزش‌ها در دانش‌های هنجاری است و با کنار گذاشتن متافیزیک و در نتیجه ضامن عینیت، دانش‌های هنجاری به وادی نسبی‌گرایی ورود می‌کنند. ابتدا لازم است معنای مشخصی از متافیزیک سنتی، مرگ و بی‌اعتباری آن را در آثار پاتنم بیابیم که آیا آن متافیزیکی که او رد می‌کند به همان معنایی است که فارابی مطرح می‌کند؟ این امر برای ایجاد زمینه مشترک بین آن‌ها و شروع مطالعه تطبیقی ضروری است.

۲. مختصات متافیزیک فارابی

فلسفه و فکر فارابی به معنای عام کلمه، فلسفه‌ای بسیار جامع است. او از طرفی مؤسس زبان فلسفی و منطقی اسلامی است که به عنوان مثال در دو کتاب *الحروف و الالفاظ المستعملة فی المنطق* هویدا است. از طرف دیگر از بنیان‌گذاران طبقه‌بندی دانش‌های دوره اسلامی است که در کتاب *احصاء العلوم* نمایان است. وجه دیگر تفکر او تأسیس فلسفه سیاسی اسلامی شامل «نقش نبی» و «تجلی حکمت نظری و عملی در عرف اجتماع و مدینه» است که آثاری مثل *السیاسة المدنیة* و *فصول منتزعة* نماینده آن است. مهم‌ترین ویژگی فلسفه فارابی، یکی جامعیت این فلسفه است که شامل زبان‌شناسی، منطق، معرفت‌شناسی، وجودشناسی، هنر و زیبایی‌شناسی، حکمت عملی است و دیگری، انسجام و تعامل این وجوه با یکدیگر است. یکی از مصادیق این تعامل و انسجام، تعامل متافیزیک فارابی با دانش‌های هنجاری مد نظر اوست. این تعامل وجوه متفاوتی دارد که در این پژوهش به ویژگی «عینیت» دانش‌های هنجاری که از تعامل این دانش‌ها با متافیزیک برمی‌آید، پرداخته می‌شود. مختصات متافیزیک فارابی به شرح زیر است:

۱. علم و صنعت است. فارابی علم و صنعت را مجموعه‌ای از معرفت‌ها می‌داند و آن‌ها را به یک معنا به کار برده است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۱۰ و ۳۲۲). او معتقد است وقتی اشیاء مفرد متعددی تحت قوانینی براساس یک ترتیب معین در نفس انسان قرار گیرد، صنعت حاصل می‌شود (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۱۸).

۲. بخشی از فلسفه است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۱۳-۱۴). از نظر او «هنگامی که علم به موجودات حاصل آید، اگر ماهیت آن‌ها تعقل شود و از طریق برهان یقینی به آن تصدیق واقع گردد، علمی که مشتمل بر این معلومات است، فلسفه نام دارد» (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۸۴). پس نزد فارابی متافیزیک همان فلسفه نیست، بلکه شاخه‌ای از آن است.

۳. موضوع یا موضوعات^۴ متافیزیک امر یا امور کلی، مانند شیء، موجود علی‌الاطلاق، واحد و کثیر است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰) و مصداقاً موجودات بما هی موجودات است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۱).
۴. مسائل آن عبارتند از: الف) آنچه غیرجسم و غیرجسمانی است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴؛ ۱۹۹۶، ص ۷۶). ب) سبب‌های نهایی موجوداتی که در علوم دیگر، یعنی علوم جزئیة، از آن بحث می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴) که یکی از مصادیق آن، سعادت به‌عنوان غایة القصوی است (فارابی، ۱۳۸۸ش، ص ۵۱). پ) امور عام، مانند وجود و وحدت، برای همه موجودات (فارابی، ۱۳۲۵ق، ص ۴۱) و از موجودات و آنچه که بما هی موجودات بر آن‌ها عارض می‌شود (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۷۴). ت) انواع^۵، لواحق و ویژگی‌هایی از آن شیء عام که بدون تخصیص به چیزی از موضوعات علوم جزئی، بر آن عارض شده‌اند. ث) مبدأ مشترک همه موجودات، یعنی باری‌تعالی (فارابی، ۱۳۲۵ق، ص ۴۱). ج) تحدید و اثبات مبادی تصوری و تصدیقی همه علوم (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۷۵).
۵. مبادی متافیزیک مقدمات یقینی است.
۶. جهت نظر و رویکرد متافیزیک تأمل در شیء است، به‌نحو کلی^۶، نه از جهت تخصص طبیعی یا ریاضی.
۷. محدوده معرفتی متافیزیک، نهایت توانایی انسان است.
۸. غایت متافیزیک وقوف بر نهایی‌ترین اسباب موجودات است و مصداقاً هدف نهایی‌اش سعادت نهایی است، به‌عنوان غایة الغایات که یکی از اسباب نهایی است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۷۲).
۹. روش متافیزیک برهان است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳).
۱۰. نظریه صدقش با «مطابقت» با «نفس‌الامر» معنا می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۰). شاهد آنکه می‌نویسد «عقاید انسان پیرامون موجودات، بر نفس‌الامر آن موجودات دلالت دارد» (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۵۵) و موصوف صدق نیز هم قول و هم اعتقاد آورده شده است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵۸؛ ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۱-۳۵۰).
۱۱. در نظریه معرفتی متافیزیک، تصور عقلی یک موجود عبارت است از «ارتسام ذات آن موجود در نفس انسان همان‌گونه که در حقیقت هست» (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۲۵).
- اکنون نوبت آن است که ببینیم آیا متافیزیکی که مورد نقد پاتنم است، همان متافیزیک مورد نظر فارابی است؟ پاتنم در آثار خویش به وفور به متن‌های متعارف متافیزیک سنتی توجه کرده است. فیلسوفانی مانند ارسطو، آکوئیناس، ابن‌میمون، ابن‌سینا و اتین ژیلسون از فلاسفه مشهور نماینده متافیزیک سنتی بوده‌اند که پاتنم به آن‌ها مراجعه کرده است. متافیزیک مورد نقد و رد پاتنم دارای ویژگی‌های زیر است:
- الف) یک سنت فکری است که به کتاب متافیزیک ارسطو باز می‌گردد و از آن به دانش وجود^۷ تعبیر می‌شود. غایت و پروژه آن چنین است: توصیف جهان همان‌گونه که هست (Putnam, 2005, pp. 17 & 24). مقصود پاتنم از متافیزیک تا اینجا با تعریف فارابی از متافیزیک منطبق است.
- ب) پاتنم پیش‌فرض متافیزیک سنتی را آن می‌داند که جهان از مجموعه^۸ و تمامیت^۹ از قبل تثبیت شده‌ای^{۱۰} از اشیاء^{۱۱} و خواص^{۱۲} مستقل از ذهن تشکیل شده است. به عبارت دیگر، جهانی از اشیاء مستقل از ذهن و گفتمان^{۱۳}، صرف‌نظر از اینکه زبان و فکر چگونه با بیرون در ارتباط است، وجود دارد (Putnam, 1992, pp. 48&141). این ویژگی نیز در فارابی وجود دارد. فارابی هرگز قائل به این نیست که جهان خارج، ساخته و پرداخته ذهن انسان است و فیلترهای ادراکی، تصور ما از جهان را می‌سازند و اگر سیستم ادراکی ما نبود، جهان هم نبود. به نظر فارابی عقاید انسان پیرامون موجودات، بر نفس‌الامر آن موجودات دلالت دارد (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۵۵) و تصور عقلی یک موجود عبارت است از ارتسام ذات آن موجود در نفس انسان، همان‌گونه که در حقیقت هست (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۲۵).
- پ) پیش‌فرض بعدی متافیزیک سنتی به بیان پاتنم آن است که دقیقاً و فقط یک توصیف صادق و کامل از چگونگی جهان وجود دارد (Putnam, 1992, P. 141). یعنی از بین توصیف‌های بدیل و رقیب از جهان، تنها یکی صادق است. به عبارت دیگر، متافیزیک سنتی در قبال شناخت جهان وحدت‌گرا^{۱۴} و مقابل کثرت‌گرا^{۱۵} است. این پیش‌فرض دقیقاً در متافیزیک فارابی وجود دارد؛ به‌خاطر اینکه فارابی به دست‌یابی بدون خطای انسان به عالم خارج باور دارد. مبنای این اعتقاد وجود بدیهیات است، بدیهیاتی که بدون خطا، کاشف از عالم بیرون هستند. سایر معارف نظری در یک سازوکار منطقی که خود نیز منتهی به بدیهیات منطقی است، از بدیهیات استنباط می‌شوند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸). مفاهیم بدیهی اولی و مفاهیم نظری استنباط شده از آنان، هیچ‌گونه تعارضی با یکدیگر نداشته و مجموعاً یک توصیف وحدت‌گرایانه از جهان خارج ارائه می‌کنند. در این تصویر، نظریه معرفت نزد فارابی به‌لحاظ توجیه، مبنای گروی است.

ت) نظریه معرفت فارابی به لحاظ صدق، با «مطابقت» با «نفس‌الامر» معنا می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۰)^{۱۶} پاتنم این را نیز از خصیصه‌های متافیزیک سنتی دانسته است (Putnam, 1992, p. 141).

ث) یکی از ویژگی‌هایی که پاتنم به متافیزیک سنتی نسبت می‌دهد، آن است که معارف متافیزیک سنتی، معارفی پیشینی است. پاتنم دو ویژگی برای معارف پیشینی قائل شده است و هر دو را مردود دانسته است: یکی، حکایت‌گری از واقعیت خارجی و دیگری، تجدیدنظرناپذیری (Putnam & Putnam, 2017, p. 49)؛ اما آیا می‌توان چنین معارفی را به فارابی نسبت داد؟ مباحث معارف پیشینی/پسینی، برای اولین بار در آثار دکارت، لایبنیتس، لاک، هیوم به چشم می‌خورد و در کانت پرورش یافته و سپس در فلسفه‌های تحلیلی و معرفت‌شناسی معاصر گسترش پیدا کرده است (عباس‌زاده، ۱۳۹۹ش، ص ۶۴). براین اساس ادعای اینکه فیلسوفی مثل فارابی به این مسأله توجه داشته، محل اشکال است. اما چنین نیست که نتوان تعاریف و سوالاتی که امروزه در باب مسأله معارف پیشینی داریم را به فلسفه فارابی عرضه کرد. به بیان برخی محققان، منطق‌پو و فلاسفه اسلامی از جمله فارابی، ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و صدرائیان، گرچه تصریحی به معرفت پیشینی ندارند و اساساً تفکیک پیشینی-پسینی، طبعاً برای آنان به این نحو مطرح نبوده است؛ چون این تفکیک به وسیله کانت وارد فلسفه جدید شد و سپس به فلسفه معاصر راه یافت و توسط معرفت‌شناسان معاصر غربی تکمیل گردید؛ لکن در باب موضوعات مرتبط با این مبحث از قبیل بدیهی، اولی، ضروری و یقینی، فراوان سخن گفته‌اند. پس به نظر می‌رسد می‌توان به بررسی آثار آنان در این زمینه پرداخت و نظراتشان در این باب را استخراج و استنباط کرد (عباس‌زاده، ۱۳۹۹ش، ص ۷۲). در همین راستا، ایشان به بررسی امکان تحقق معرفت پیشینی نزد فارابی دست زده‌اند و معتقدند که به یک معنا می‌توان «رگه‌های» معرفت پیشینی را در فارابی پیدا کرد. طبق این تعریف که «گزاره‌ای پیشینی است که فهم آن مستقل از تجربه باشد» (عباس‌زاده، ۱۳۹۹ش، ص ۸۴). بنابراین از جمله ویژگی‌های پیشینی بودن در آثار فارابی را می‌توان به وجود معارف بدیهی، اولی، ضروری و یقینی اشاره کرد. ویژگی مشترک همه این‌ها حکایت از واقعیت خارجی و تجدیدنظرناپذیری است که محل نزاع پاتنم است. براین اساس متافیزیک فارابی از مصادیق متافیزیک سنتی و مورد نقد پاتنم است. به نظر او متافیزیک سنتی در مرحله جنینی مرده به دنیا آمده است. به طور کلی می‌توان رده‌های پاتنم بر متافیزیک سنتی را این گونه دسته‌بندی کرد:

۱. معارف متافیزیک فارابی از راه برهان براساس بدیهیات اولیه بنا شده و تجدیدنظرناپذیر هستند.

این نقد، خودمتناقض است؛ زیرا اینکه «هر معرفتی می‌تواند مورد تجدید نظر قرار گیرد»، اگر مورد تجدید نظر قرار گیرد ناقض خود می‌شود.

۲. حکایت‌گر واقعیت خارجی نیستند. اینکه «اگر صدق معرفتی از تجربه به دست نیاید، مستلزم آن است که حکایت‌گر واقعیت خارجی نباشد»، نیز خود متناقض است؛ زیرا صدق خود این معرفت نیز از تجربه به دست نیامده است.

۳. این رده براساس آرای ویتگنشتاین متأخر است. به بیان پاتنم، ما در زبان روزمره انواع مختلفی از گفتمان‌ها را به خدمت می‌گیریم، گفتمان‌هایی که هر کدام استانداردها، انواع مختلفی از کاربردها و ویژگی‌های منطقی و دستورزبانی متفاوتی دارند، به عبارت ویتگنشتاین متأخر، «بازی‌های زبانی» متفاوتی دارند. به باور پاتنم این یک توهّم است که فقط یک بازی زبانی وجود دارد که برای توصیف واقعیت کافی باشد (Putnam, 2005, pp. 21-22). درحالی که متافیزیک سنتی که مدعی شناخت واقعیت است، فقط یک توصیف را معتبر می‌داند.

بر نظریه بازی‌های زبانی که براساس آن متافیزیک سنتی مخدوش پنداشته شده است، نقدهای زیر وارد است:

الف) براساس نظر ویتگنشتاین متأخر، هیچ‌کس بیرون از حیطه یک بازی خاص نمی‌تواند راجع به بازی‌های دیگر داوری کند. به عبارت دیگر، هرکس درون حیطه یک بازی خاص قرار دارد، نمی‌تواند حکم کند که «هیچ بازی زبانی که برای توصیف واقعیت کافی است، وجود ندارد». ب) پذیرش نظریه بازی‌های زبانی مستلزم آن است که افراد خارج از حیطه‌های زبانی خاص خود نتوانند با هم ارتباط برقرار کنند؛ درحالی که در مواردی مانند ارتباط عارف با فیلسوف، چنین است. پ) فرض یک بازی زبانی با عدم محدودیت به گروه خاص، محال نیست و متافیزیک می‌تواند در یک چنین بازی زبانی واحد و مشترکی قرار گیرد (کریمی، امرایی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۲-۱۳).

۴. این رده براساس روایت پاتنم از پراگماتیسم است. طبق این روایت، زندگی متعارف در متافیزیک سنتی، جایی ندارد و اهمیت زندگی برای انسان به عنوان یک موضوع، از بین رفته است. به نظر او متافیزیک سنتی صرف مباحث انتزاعی بوده و با زندگی انسان، خصوصاً زندگی عادی یک انسان عادی، بیگانه است. این فلسفه توجهی به حیث تاریخی، روانی و ارزش‌ها و علایق انسان ندارد. مسائل عملی و عرفی زندگی به نظر پاتنم، از جنس مسائل متافیزیک سنتی نیستند. به همین جهت از اساس، متافیزیک سنتی حرفی برای دانش‌های هنجاری ندارد. آن‌ها که با رویکرد متافیزیک سنتی به مسائل اخلاقی روی آورده‌اند و ارزش‌ها را به اعیانی همچون خدا یا مثل افلاطونی پیوند زده‌اند، یا رفع مناقشات پیرامون غایت حقیقی را وظیفه متافیزیک دانسته‌اند، درست است که مدعی ابتنای دانش‌های هنجاری بر متافیزیک سنتی شده‌اند،

اما راه را اشتباه رفته‌اند؛ چراکه به‌نظر پاتنم ماهیت متافیزیک سنتی با ارزش‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها سروکاری ندارد (Putnam, 2008, P. 71).

نمی‌توان انتقاداتی مثل بیگانگی با عرف، زندگی، تجربه و ارزش‌ها را به فلسفه مورد نظر فارابی «به‌معنای عام کلمه» نسبت داد. فلسفه‌ای که متافیزیک نیز جزئی از آن است. به اعتقاد فارابی، «فلسفه» را برای رسیدن به سعادت می‌خواهیم (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۵۷) و فلسفه صرفاً متافیزیک نیست، بلکه فلسفه نزد فارابی مشتمل بر همه علوم است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۰). فلسفه حقیقی نزد فارابی دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. علوم نظری برای انسان حاصل شود. ۲. همه افعالش با آنچه در عرف نیکو و زیباست، سازگار باشد. ۳. همه افعالش با آنچه حقیقتاً نیکو و زیباست، سازگار باشد (فارابی، ۱۳۸۸ش، صص ۱۰۶-۱۰۷). ۴. آنچه به‌صورت برهانی در علوم نظری اثبات شده به‌صورت خیالی، تمثیلی و اقناعی در نفوس مردم قرار گیرد و امور عملی به شرایطی که تحققش ممکن باشد، در نفوسشان قرار گیرد و به گونه‌ای مستولی شود که عزم آنان به چیز دیگری تعلق نگیرد. ۵. این امور توسط واضع ناموس در نفوس جمهور واقع گردد و آنگاه است که آن فلسفه، فلسفه حقیقی و آن فیلسوف، فیلسوف حقیقی می‌گردد. اما فلسفه غیر حقیقی نزد فارابی که خود با نام‌های بتراف، زور، بهرج و باطل نیز نامیده می‌شود، دارای این ویژگی‌هاست که یا فیلسوف متواطی آن، پی به غرض فلسفه نبرده است، یا اگر پی برده، فقط علوم نظری را کسب کرده است، ولی قدرت بر ایجاد آن به وجه شایسته را ندارد و یا طبق هوا و هوس عمل کرده است، یا برخلاف افعال فاضله و جمیله به‌حسب مشهور و متعارف عمل کرده است (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۹۰-۱۹۵). در این رابطه، فارابی دو انسان را باهم مقایسه می‌کند که انسان اول همه آنچه در کتاب‌های ارسطو از طبیعات، منطق، الهیات، علم مدنی و ریاضیات وجود دارد را می‌داند، اما همه یا اکثر افعالش با آنچه در عادت و عرف نیکو و زیباست، مخالف است. انسان دوم، همه افعالش نزد عادت و عرف نیکو و زیباست و با اینکه به دانش‌های انسان اول آگاهی ندارد، اما انسان دوم، بیشتر شایسته عنوان فیلسوف است.

۳. مختصات متافیزیک پاتنم

پاتنم که معتقد به مرگ متافیزیک سنتی است چه فلسفه‌ای را به جای آن معرفی می‌کند؟ به‌نظر او فلسفه منحصر در متافیزیک سنتی نیست و حذف آن نیز به‌معنای حذف فلسفه نیست. با مرگ متافیزیک سنتی، فلسفه به‌معنای عام کلمه نمرده است و باید وظایف متافیزیک سنتی و بیشتر از آن را به‌عهده گیرد. معارفی در فلسفه به‌دست آورده می‌شود که هیچ جایگزینی ندارد و آن معارف، خواه‌ناخواه، آگاه باشیم یا نه، فقط از فلسفه به‌دست آمده و ماهیتی فلسفی دارند که علوم تجربی نمی‌توانند متولی تحصیل آن‌ها باشند (Putnam, 2012, p. 49).

جایگزینی که پاتنم ارائه می‌کند، تفسیر خاصی است که او از پراگماتیسم دارد. به بیان‌وی این فلسفه یک نوع خاص از متافیزیک است، متافیزیکی آسیب‌شناسانه و بدون مرز که چشمش را به آموزه‌ها و بصیرت‌های هیچ تفکری نمی‌بندد^{۱۸}. بر این اساس او نمی‌گوید که آثار فلاسفه متافیزیسین سنتی، خالی از هرگونه بصیرت و فکر است، بلکه معتقد است بینش‌هایی بس سترگ و بالارزش از آثار آنان می‌توان یافت^{۱۹} (Putnam, 2005, pp. 18-19). نظریه معرفتی این متافیزیک در «توجیه»، براساس مبنای گروهی نیست. بدین‌خاطر، شمارش مختصات این متافیزیک، به منزله طرح ساختمانی که اجزایش سلسله‌وار بر اصول و مبانی اولیه مبتنی شده، نخواهد بود؛ بلکه مجموعه‌ای از معارف مرتبط و منسجم است. در تفسیر پاتنم، پراگماتیسم یک فلسفه به‌معنای متعارف، که یک نظریه سیستماتیک باشد، نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از ترهاست. این ترها می‌توانند با فلاسفه متفاوت، با دغدغه‌های متفاوت و با روش‌های متفاوت مورد بحث قرار گیرند و البته چنین هم شده است. این فلاسفه، پیرس، جیمز و دیویی هستند (Putnam, 1995, p. 152).

این مجموعه ترها، دغدغه‌ها و نظرات عبارتند از:

الف) فلسفه هنگامی که از حل مسائل «فلاسفه» دست برداشت و شروع به حل مسائل «انسان» کرد، آنگاه است که بهبود یافته و به هدف خود دست می‌یابد. اما برای انسان یک مسأله وجود ندارد، چنانکه یک پاسخ هم وجود ندارد. پاسخ به این مسائل، نه از منظری فیزیکی و علل طبیعی ممکن است و نه از منظری متافیزیکی و علل فراطبیعی؛ بلکه باید با توجه به دغدغه روزمره انسان در پی حل این مسائل بود (Putnam & Putnam, 2017, pp. 52&58).

ب) در این متافیزیک فهم متعارف، بنای عقلا و ارزش‌های عرفی محوریت دارد و مسائلی همچون سیاست، معنویت و هنر از آن جدایی ناپذیر است (Putnam & Putnam, 2017, pp. 52-53).

پ) این متافیزیک یک موضوع خاص و یگانه و همچنین یک افق و منظر پیامبرگونه ندارد. در جواب به این اشکال که چگونه این متافیزیک بدون چنین موضوع و چنین غایتی ادامه حیات می‌دهد، پاسخ می‌دهد که متافیزیک و موضوع آن لازم نیست یگانه و منحصر به فرد باشد (Putnam & Putnam, 2017, pp. 52).

ت) این متافیزیک تحقق معارف پیشینی که دارای محتوا و حکایت از واقعیت خارجی باشد را ممکن نمی‌داند (Putnam & Putnam, 2017, p. 49).

ث) مشخصه بعدی این متافیزیک ابطال پذیری^{۲۰} است؛ یعنی هیچ ضمانت متافیزیکی وجود ندارد که فلان باور، هیچ‌گاه مورد تجدید نظر قرار نگیرد (Putnam, 1995, p. 152). ممکن است چنین برداشت شود که این مختصه منجر به شکاکیت می‌شود؛ پاتنم جواب می‌دهد که مختصه دیگری که این متافیزیک را ممتاز می‌سازد، ضد شکاکیت است.

ج) ضد شکاکیت: همان‌طور که باور نیاز به توجیه و اثبات دارد، شک نیز نیاز به توجیه و اثبات دارد (Putnam, 1995, p. 152).
چ) یکی از دغدغه‌های اصلی این متافیزیک به چالش کشیدن دوگانه‌های پیش‌روست: واقعیت/ارزش، عینی/ذهنی، تحلیلی/ترکیبی، واقعیت/عرف، علم محض/علم کاربردی، دانش/اخلاق، ارزش نهایی/ارزش ابزاری^{۲۱} (Putnam & Putnam, 2017, p. 63).

ح) با توجه به نفی دوگانه واقعیت و ارزش: در این متافیزیک واقعیت و الزامات، درون وابسته‌اند^{۲۲}؛ هیچ واقعیتی بدون الزام و هیچ الزامی بدون واقعیت نیست. در نتیجه درنظریه معرفتی این متافیزیک، توجیه یک امر هنجاری خواهد بود؛ یعنی «باور موجه» معادل این است که «باید» به چیزی باور داشته باشیم (Putnam, 1992, pp. 115-117).

خ) نتیجه اینکه در این متافیزیک ملاک عینیت «عدم وابستگی به منظرها و علایق انسان‌ها» نخواهد بود؛ چراکه نگاهش به واقعیت چنین است: «واقعیت یک وجود و تشخیصی که کاملاً مستقل از منظرها و باورها باشد، نیست». منظرها و باورها بخش بزرگی از خود واقعیت هستند و اگر تغییر کنند واقعیت نیز تغییر می‌کند (Putnam & Putnam, 2017, p. 62).

د) لازمه انکار معیارهای ارزیابی تعیین و تثبیت شده در این متافیزیک، پلورالیسم است. احترام متقابل به آنچه می‌تواند به عنوان مبانی و مسائل دیده شود (Putnam, 2003, pp. 94-95).

ذ) در نتیجه باید گفت این متافیزیک، تفسیر و تعریف متفاوتی از معیار عینیت ارائه می‌کند. معیار عینیت توانایی مقاومت در برابر آن نوع نقدی است که در وضعیت‌های مشکل‌ساز ظهور می‌کند و ما واقعاً با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم (Putnam, 2003, pp. 94-95). حال این سوال مطرح می‌شود که طبق چه معیاری این نقادی‌ها مطرح و سپس ارزش‌گذاری‌ها معتبر شناخته می‌شوند. اولاً طبق این متافیزیک نه می‌توان و نه نیاز است که یک معیار واحد ارائه شود؛ ثانیاً معیار تأمل، هر معیاری است که به‌طور کلی، برای بحث و تحقیق^{۲۳} علمی مطرح می‌شود. چرایی این امر، یعنی محوریت بحث و تحقیق علمی در فلسفه، با توجه به نفی معارف پیشینی در این متافیزیک روشن می‌گردد. اصلی‌ترین معیار عمومی، نیستن راه تحقیق است که با بازگذاشتن راه طرح سوال و اعتراض به وجود می‌آید. هرچا ممکن است باید مشاهده، تجربه و تحلیل کرد (Putnam & Putnam, 2017, pp. 65-67).

ر) این متافیزیک شرایط لازم و کافی برای درست، غلط، عقلانیت، خوشبختی یا هر مفهوم ارزشی دیگر ارائه نمی‌کند. با توجه به آنکه به تحقق معارف پیشینی اعتقاد ندارد، آنچه پیشنهاد می‌کند، تحقیق محتاطانه، به آزمایش گذاشتن پیشنهادها با یک روحیه تجربه‌گرایانه و به بحث گذاشتن کامل پیشنهادها و آزمایش‌ها است. به بیان پاتنم «اگر چنین کنیم آنگاه است که نتایج ما نه همیشه راست، نه همیشه موجه، و نه حتی همیشه عقلانی است. بالاخره ما فقط انسانیم، اما با این حال ما هنوز بر حقیق، موجهیم و عقلانی هستیم. خیلی بیشتر از آنکه بر یک نظریه متافیزیکی تکیه کنیم و قطعاً خیلی بیشتر از وقتی که بر یک «جزم» یا یک روش تحقیق «ارزیابی تعیین شده» یا «ایمن از تجدید نظر» تکیه کنیم» (Putnam, 2012, p. 311).

ز) در نگاه این متافیزیک، استانداردها و فعالیت‌های علمی باید با هم پیشرفت کنند و هر دو باید مورد تجدیدنظر مستمر قرار گیرند. این تجدیدنظر در یک فرایند تنظیمی دو طرفه دقیق صورت می‌پذیرد. استانداردهایی که بینش‌های ما نسبت به آن‌ها سنجیده می‌شود، خود مانند همین بینش‌ها، مخلوقات خودمان هستند (Putnam, 1987, pp. 78-79). به همین جهت برای رسیدن به دلایل خوب، همواره باید تحقیق و گفتگوی آزاد ادامه یابد.

ژ) در یک کلام، به تعبیر دیوئی، این متافیزیک، مجموعه‌ای از نقدِ نقدهاست (Putnam & Putnam, 2017, p. 53).
اکنون این امر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که فارابی، به‌عنوان مدعی تحقق متافیزیک سنتی، چگونه و به کدام معنا دانش‌های هنجاری را با متافیزیک مرتبط می‌کند و سپس پاتنم که متافیزیک سنتی را رد و جایگزین می‌نماید، چه تصویری از دانش‌های هنجاری ارائه می‌دهد؟

۴. نوع نسبت و رابطه متافیزیک با دانش‌های هنجاری نزد فارابی

از آثار فارابی می‌توان به شش نوع نسبت میان دو علم پی برد:

۱. دو علم، موضوع یکسان داشته باشند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۵). طبق مبانی وی، موضوع متافیزیک، موجود بما هو موجود است که با موضوع هیچ علم دیگری یکسان نیست. پس این نوع نسبت برای متافیزیک و دانش‌های هنجاری منتفی است.
۲. در این نسبت، یکی تحت دیگر است و زمانی رخ می‌دهد که موضوع یک علم، أخص از موضوع دیگر باشد. این أخص بودن به گونه‌ای نیست که خاص، در حکم نوع برای عام باشد. به عنوان مثال، آن علمی که از کره‌های متحرک بحث می‌کند، تحت علمی است که از کره‌های علی‌الاطلاق بحث می‌کند؛ زیرا کره‌های متحرک، أخص از متحرک علی‌الاطلاق است، ولی در حکم نوع نیست^{۲۴}. همچنین علوم جزئی همگی تحت متافیزیک هستند؛ چون موضوعات آن‌ها تحت موجود علی‌الاطلاق است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۴). درست است که همه علوم، اعم از اینکه یک موضوع داشته باشند یا چند موضوع و اعم از اینکه نحوه وجود موضوعشان حقیقی باشد یا اعتباری، اخص از موجود بما هو موجود هستند؛ اما این نوع نسبت هم هیچ کارکردی در تبیین ابتدای دانش‌های هنجاری بر متافیزیک ندارد؛ زیرا اخص بودن موضوع یک صنعت نسبت به دیگری، مشکل‌گشای هیچ مسأله‌ای نیست، بدین معنا که بود و نبود متافیزیک اثری در آن علوم نمی‌گذارد.
۳. یکی جزء دیگری باشد. وقتی یک علم، جزئی از علم دیگر است که موضوعش نوعی از موضوع علم دیگر باشد. مثلاً نظر در مخروطات، جزئی از هندسه است؛ چون مخروط نوعی از حجم است. این نوع نسبت هم بدون کارکرد است.
۴. هر دو علم در یک مقدمه اشتراک داشته باشند و این مقدمه برای هر دو علم در حکم مبادی باشد. در این نوع، هر دو علم از مبادی اولیه مشترکی استفاده می‌کنند. یعنی این دو مقدمه در آن دو علم، اثبات و تبیین نمی‌شوند. حال یا بدیهی و بی‌نیاز از اثباتند یا در علم دیگری اثبات می‌شوند. همین را اگر در مورد متافیزیک و دانش‌های هنجاری پیاده کنیم، متوجه می‌شویم که اشتراک مبادی، نشان‌دهنده هیچ‌گونه ابتنای و نیازی به متافیزیک نیست؛ چراکه این مبادی در علم دیگری اثبات می‌شوند یا بدون نیاز به اثباتند. پس این نوع نسبت هم بی‌کارکرد است.
۵. هر دو علم در یک مقدمه مشترک باشند، اما این مقدمه در هیچ کدام در حکم مبادی نباشد. بدین جهت، این مقدمه باید در هر دو علم اثبات شود. در این نسبت، دو علم، یک شیء واحد را مبرهن می‌کنند. پس یک قضیه داریم که قرار است در دو علم اثبات شود. این نسبت دو صورت دارد: الف) در یک علم، «إن» یا «وجود»ش مبرهن می‌شود، که دلیل نام دارد، و در علم دیگر «لَمْ» یا «علت»ش اثبات می‌شود که سبب نامیده می‌شود؛ ب) هر دو علم سبب هستند و «لَمْ» را اثبات می‌کنند. در این حالت باید یکی از این دو، علمی نباشد که همه اسباب^{۲۵} را تحقیق کند^{۲۶} و باید یکی بعضی اسباب و دیگری سایر اسباب را مورد بررسی قرار دهد (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۱۴-۳۱۶). نسبت متافیزیک با دانش‌های هنجاری در این حالت این گونه است که متافیزیک با برهانی لمّی قضیه را اثبات کند و دانش هنجاری با برهان اِنّی. حالتی که هر دو با برهان لمّی قضیه را اثبات کنند، طبق بیان فارابی محلی نخواهد داشت؛ زیرا علمی که همه اسباب را اثبات می‌کند را خارج کرد و این علم همان متافیزیک است. به نظر می‌رسد صرف این نسبت نمایان‌گر نقش مؤثر متافیزیک در دانش‌های هنجاری نیست.
۶. در این حالت، هر دو در یک مقدمه اشتراک دارند؛ اما این مقدمه در یکی حکم مبادی دارد و در دیگری مبادی نبوده و اثبات می‌شود. در این حالت آنچه در یکی مبرهن شده است، به عنوان مبادی در دیگری استعمال می‌گردد. یکی از مصادیق نوع ششم مربوط است به نسبت علوم تجربی و غیرتجربی که با یکدیگر تعامل دارند. یعنی، برخی اوقات یک علمی تجربی به معرفت و مبادی «غیرتجربی»، یا قیاسی نیاز دارد و بالعکس علمی «غیرتجربی»، مثل ریاضی و اخلاق، به مقدماتی از علمی تجربی^{۲۷} نیاز دارد. مقصود آن است که یک علم برای رسیدن به مقاصد علمی‌اش، صرف تجربه کافی نیست و معرفت قیاسی‌اش را از علمی دیگر می‌گیرد. همچنین است علمی قیاسی که قیاس کفایتش نمی‌کند و برای مقاصد علمی‌اش، معرفت تجربی را از علم دیگری می‌گیرد. به نظر فارابی بسیاری از علوم تجربی و غیرتجربی با یکدیگر تعامل دارند. آنکه تجربی است به آنکه قیاس کفایتش نمی‌کند، کمک می‌کند و آنکه غیرتجربی است به آنکه تجربه کفایتش نمی‌کند، یاری می‌رساند. مانند علم طب و علم طبیعی. نفع صناعات تجربی در غیرتجربی به دو صورت است: ۱- تعمیم: علوم تجربی با تجربه به اشخاص دست یافته و سپس در یک سازوکار تعمیمی، قابل استفاده برای علوم غیرتجربی می‌شود. ۲- فراهم کردن مقدمه شخصی: ممکن است معرفت مورد انتظار از یک علم غیرتجربی صرفاً کلی باشد و نتیجه شخصی ندهد. آنچه یک مقدمه شخصی به مقدمه کلی اضافه می‌کند تا نتیجه شخصی شود، علم تجربی است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۲۲ و ۳۲۶).

بنابراین نسبت متافیزیک و دانش‌های هنجاری دارای دو تصویر می‌شود:

۱. مقدمه‌ای در دانش‌های هنجاری اثبات می‌شود و سپس در متافیزیک به عنوان مبادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر متافیزیک به مقدمه‌ای نیاز دارد که خود قادر به اثبات آن نیست و دانش هنجاری می‌تواند آن را اثبات کند. لازمه این امر، ابتدای متافیزیک بر دانش‌های هنجاری خواهد بود. طبق مبانی فارابی چنین امری تحقق ندارد.

۲. مقدمه‌ای در متافیزیک اثبات شود و سپس در دانش‌های هنجاری مورد استفاده قرار گیرد. این نوع، تنها نسبت ثمربخش متافیزیک با دانش‌های هنجاری است و می‌تواند قابل دفاع باشد؛ زیرا چیزهایی در متافیزیک مبرهن می‌شود که نمی‌تواند در دانش‌های هنجاری اثبات گردد و دانش‌های هنجاری برای داشتن آن معارف، محتاج به متافیزیک هستند. بنابراین نوع ششم از انواع نسبت‌ها، نشان‌گر نقش مؤثر متافیزیک در دانش‌های هنجاری است و باید به دانش‌های هنجاری و نوع نسبت آن‌ها نزد فارابی توجه کرد تا نقش متافیزیک در دانش‌های هنجاری مورد نظر او مشخص شود و اگر پاتنم آن را از فارابی بگیرد، چه برسر دانش‌های هنجاری او می‌آید و پاتنم چه جایگزینی برای نقش متافیزیک سنتی در دانش‌های هنجاری ارائه می‌دهد؟ دانش‌های هنجاری علمی است که نوع معارفشان به گونه‌ای است که می‌توان بدان عمل نمود. مثل اینکه نیکی به والدین خوب است، خیانت ناپسند است و عدل زیباست؛ خواه این موارد به گفتار درآید یا نه^{۲۸}، به تجربه حاصل شود یا از قیاس برآید (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۵۴).

نزد فارابی حضور و نقش متافیزیک در دانش‌هایی چون حکمت عملی (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۱۷؛ ۱۳۸۸ش، ص ۶۰)، فقه و کلام^{۲۹} (فارابی، ۱۹۹۶، صص ۸۵-۸۷) و فلسفه تعلیم و تربیت (فارابی، ۱۴۳۰ق، صص ۱۶۵ و ۱۶۸-۱۷۰) آشکار است؛ یعنی مقدماتی در دانش‌های هنجاری هست که فقط در متافیزیک مبرهن می‌شود و حذف آن از دانش‌های هنجاری به معنای فرو ریختن برخی مبادی آن دانش‌هاست. به عنوان مثال، فارابی در حکمت عملی^{۳۰} معتقد است مدینه و مراتب آن در ائتلاف، ارتباط، تقدم و تأخر، رئیسیت و مرئوسیت، خادمیت و مخدومیت باید شبیه مراتب وجود باشد (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۱۷) و اینکه شرط لازم سعادت در مدینه، هماهنگی، ارتباط، انتظام، ائتلاف بین اعضای مدینه و تعاضد و تعاون آن‌ها است و این حاصل نمی‌شود مگر با تأسی مذکور و اشتراک اعضای مدینه در آراء و عقاید (فارابی، ۱۳۸۸ش، ص ۶۰). این آراء و عقاید که مربوط به مبدأ^{۳۱}، منتهی^{۳۲} و آنچه بین آن دو است^{۳۳}، به صورت مستقیم و غیرمستقیم محصول متافیزیک است که دانستن آن یکی از شروط لازم رئیس مدینه برای حکومت است (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۶۶).

همچنین در علم فقه^{۳۴} فارابی بیان می‌کند که ضمانت صحت استنباطات این صنعت به آن است که بر وفق و حسب «غرض» واضع شریعت، و براساس آن علتی باشد که حکم به خاطر آن تشریع شده است (فارابی، ۱۹۹۶، صص ۸۵-۸۶؛ ۱۹۹۱، صص ۵۰-۵۲). «غرض» واضع شریعت می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم، به واسطه علم کلام، از متافیزیک به دست آید. بنابراین حذف متافیزیک برای فارابی به معنای از بین رفتن حداقل برخی از مبادی دانش‌های هنجاری است.

اما آنچه فارابی به عنوان محوریت نیاز دانش‌های هنجاری به متافیزیک ذکر می‌کند، تعریف و اثبات غایت حقیقی و نهایی این علوم است (فارابی، ۱۳۸۸ش، صص ۳۱-۳۲ و ۵۱). این غایت نهایی است که سایر غایت‌های هنجاری این دانش‌ها را هدایت و منتظم می‌کند. حال اگر متافیزیک را از دانش‌های هنجاری بگیریم، چه بر سر این دانش‌ها خواهد آمد؟ پاسخ تفصیلی در بخش نهایی این پژوهش خواهد آمد. اما پاسخ اجمالی چنین است: معارفی که متافیزیک به عنوان مبادی برای دانش‌های هنجاری به ارمغان می‌آورد، مبنایی برای عینیت ارزش‌ها و هنجارها در این دانش‌هاست و حذف متافیزیک به معنای، فرو ریختن عینیت و ورود به نسبی‌گرایی است. البته فارابی همه مبادی دانش‌های هنجاری را متخذ از متافیزیک نمی‌داند. «علم» و «دانش» نزد ما مجموعه‌ای از معارف و ادراکات تصویری و تصدیقی است و براین اساس متافیزیک، فقه، شیمی در این تعریف، علم و دانش به حساب می‌آیند و محتوای تصویری و تصدیقی آن‌ها معارف و ادراکات است. دانش‌های هنجاری از آن جهت که دانش هستند، مجموعه‌ای از معارف و ادراکات تصویری و تصدیقی‌اند. این معارف و ادراکات تصویری و تصدیقی که محتوای دانش‌های هنجاری را تشکیل می‌دهند، در نگاه اولیه به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱. معارف و ادراکات تجربی؛ ۲. معارف و ادراکات هنجاری؛ ۳. معارفی که نه تجربی‌اند نه هنجاری.

مثلاً اگر در اقتصاد گفته شود «گرانی دلار، موجب تورم است»، یک معرفت تجربی است و اگر گفته شود «توزیع ثروت باید عادلانه باشد»، یک معرفت هنجاری است. همچنین اگر از یک فرمول ریاضی محض مانند «دو به توان دو، چهار است»، استفاده شود، این معرفت نه تجربی است نه هنجاری. با توجه به این موارد، آیا می‌توان گفت همه این معارف تصویری و تصدیقی از متافیزیک اخذ شده‌اند؟ یعنی در متافیزیک همه این معارف تصویری و تصدیقی تحدید و اثبات شده و در دانش‌های هنجاری مذکور مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

به بیان فارابی ما بدیهیاتی داریم که بین همه علوم مشترک است. برخی علوم با اینکه تحت علم دیگر هستند، مبادی خاص خود را دارند که در علم بالاتر مبرهن نشده‌اند. مثلاً علم عدد در اثبات هیچ‌یک از مطلوباتش از مقدماتی که در علم دیگر تبیین شده است، استفاده نمی‌کند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۴). اگر برخی مبادی تصویری و تصدیقی دانش‌های هنجاری، بدین نحو بدیهی باشند، دیگر متافیزیک متولی

تبیین آن‌ها نیست و از این جهت ارتباط قطع می‌گردد. به عنوان نمونه، فارابی ادعای «باید به سعادت نهایی رسید» یا «به سعادت نهایی رسیدن مطلوب است» را بی‌نیاز از اثبات دانسته است.^{۳۵} (فارابی، ۱۳۸۸ش، ص ۳۲). پس مصداق اول عدم ابتناء، وجود بدیهیات در آن دانش‌هاست. حالت دیگر قطع ارتباط آن است که مقدمات در علم دیگری غیر از متافیزیک و با روش دیگر به دست آمده باشد. فارابی در کتاب *فصول منتزعه*، دو منبع عرف و تجربه را برای استنباط احکام عملی برشمرده و جایی برای حکمت نظری یا متافیزیک قائل نشده است (فارابی، ۱۳۸۸ش، صص ۴۸ و ۴۳؛ ۱۹۷۰، ص ۱۳۳). یکی از علل عدم ابتدای این معارف بر متافیزیک، نوع معرفت این دانش‌هاست. معارف هنجاری و معارف تجربی از نوعی هستند که متافیزیک نمی‌تواند آن‌ها را تحصیل کند. این حالت دو تصویر دارد:

تصویر اول: معارف متافیزیک، یقینی و دائمی است، اما برخی معارف دانش‌های هنجاری، یعنی تجربی و هنجاری، غیردائمی هستند و مفید این معارف نمی‌تواند متافیزیک باشد (فارابی، ۱۴۳۰ق، صص ۱۴۹-۱۵۰)؛ به نظر فارابی صنایعی که موضوع آن‌ها اشخاص است نه کلی، و نیز بسیاری از صنایع عملی، یقین دائمی ندارند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۵۷).

تصویر دوم: معارف متافیزیک این ویژگی را دارند که شأن عمل ندارند، ولی در دانش‌های هنجاری معارفی هست که شأن عمل دارند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۲۲-۳۲۶؛ فارابی، ۱۴۳۰ق، صص ۲۵۴-۲۵۵). با فرض تمایز این دو نوع معارف و عدم استنباط یکی از دیگری، این نیز یک حالت قطع نسبت متافیزیک با دانش‌های هنجاری خواهد بود.

پس نزد فارابی، گرچه برخی مبادی دانش‌های هنجاری از متافیزیک تحصیل نمی‌شوند، اما برخی دیگر از متافیزیک به دست می‌آیند. یکی از موارد محوری که متافیزیک متولی تبیین آن است، غایت حقیقی و نهایی است. اگر تبیین غایت حقیقی را از دانش‌های هنجاری بگیریم، چه بر سر این دانش‌ها می‌آید؟ قبل از اینکه به تحلیل و بررسی این مورد پرداخته شود، نسبت متافیزیک جایگزین پاتنم با دانش‌های هنجاری را مورد نظر قرار داده و سپس در تحلیل و تطبیق نهایی، به لازمه نسبت متافیزیک با این دانش‌ها، یعنی عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی نزد هر دو فیلسوف می‌پردازیم.

۵. نوع نسبت و رابطه متافیزیک با دانش‌های هنجاری نزد پاتنم

اکنون باید دید با تفسیری که پاتنم از این متافیزیک جایگزین دارد چه تصویری از دانش‌های هنجاری ارائه می‌کند:

۱. اولین تبلور این متافیزیک در دانش‌های هنجاری، در تفسیر و تعریف عینیت است. عینیت این دانش‌ها با نقادی ارزش‌گذاری‌ها معنا می‌شود. ارزش‌گذاری‌ها امری لاینقطع و جدایی‌ناپذیر از همه فعالیت‌های انسان هستند و فقط با تأملی هوشمندانه، که دیوئی آن را نقادی می‌نامد، می‌توان به اعتبار آن‌ها پی برد. به نظر پاتنم خوبی و بدی در دانش‌های هنجاری نمی‌تواند مستقل از فرهنگ انسان، باورها و علایق او باشد (Putnam & Putnam, 2017, pp. 63 & 65-67). پس ملاک عینیت این مسائل تنها از منظر کسی که درون زندگی اخلاقی قرار دارد، امکان‌پذیر است (Putnam, 2003, pp. 94-95).

۲. این تفسیر از عینیت، که با نفی عینیت براساس اعیان مستقل از انسان و با نفی مبنایگرویی در این متافیزیک همراه است، مفید این امر می‌شود که دانش‌های هنجاری یک نظامی از قواعد^{۳۶} نباشد^{۳۷}؛ بلکه نظامی از دغدغه‌های وابسته به هم^{۳۸} است، دغدغه‌هایی که از یکدیگر حمایت متقابل می‌کنند و منسجمند، اما همواره با تنش‌هایی جزئی همراه هستند (Putnam, 2005, pp. 22-23). به نظر پاتنم دانش‌های هنجاری علاوه بر قرارگیری و هدایت تحت قواعدی مثل قاعده زرین یا سودگرویی^{۳۹} در اخلاق، مقاصد و علایق مبنایی دیگری هم دارد؛ مثل احترام متقابل، حقوق و مسئولیت اخلاقی برابر، شفقت بر رنج‌دیده، دغدغه پیشرفت کیفیت زندگی (Putnam, 2016, pp. 62-63). بنابراین، دانش‌های هنجاری نزد او بر مجموعه‌ای پیچیده و متکامل از نیازها و علایق انسان مبتنی است؛ ولی آن نیازها و علایق، نه داده‌های بیولوژیکی است، نه محصول صرف اتفاق (Putnam, 2016, p. 42). این مقاصد و علایق، برخی اوقات متعارض می‌شود؛ اما در کل و در طول زمان، تکامل یکی از آنان نیاز به تکامل سایرین دارد. به همین خاطر فلاسفه‌ای که طمع فروکاست دانشی مانند اخلاق را به یک مبنای واحد دارند، کتابی می‌نویسند تا نشان دهند تمام اخلاق از آن علاقه و مبنای واحد مشتق و استنباط می‌شود. اما به نظر پاتنم با این طمع باید به مقاومت پرداخت (Putnam, 2016, pp. 62-63).

۳. براساس نفی معارف پیشینی و روش تجربه‌گرایانه این متافیزیک، به نظر پاتنم، برای رسیدن به دلایل خوب، باید همواره تحقیق و گفتگوی آزاد ادامه یابد تا در این صورت، دانش‌های هنجاری، همواره از آزمون‌های موشکافانه عقل، گذر کند و گزینه‌های بهتر آشکار شود. این تنها راه حل است (Putnam, 2016, p. 42). نهایتاً آنکه دانش‌های هنجاری مثل یک مجسمه مستحکمی نیستند که فقط بر روی

یک ستون استوار باشند؛ بلکه مثل یک میز با پایه‌های متعدّدند: «همه می‌دانیم که میزی با پایه‌های مختلف، وقتی بر زمینی نامسطح قرار گیرد، لق می‌خورد؛ اما به سختی وارونه می‌گردد» (Putnam, 2005, pp. 27-28).

۶. نسبی‌گرایی و عینی‌گرایی در پرتو نسبت متافیزیک با دانش‌های هنجاری

براساس نظریه نسبی‌گرایی، صحت یا اعتبار ادعاهای ارزشی و هنجاری، بستگی به امری دارد که این امر، مبنایی برای درستی یا نادرستی «عینی» نیست (جیکوبز، ۱۳۹۶ش، ص ۱۸۰). در این تعریف، نسبی‌گرایی براساس مفهوم «عینیت»^{۴۰} معرفی شده است و معنایش آن است که اگر اعتبار ادعاهای ارزشی و هنجاری براساس معیار عینی نباشد، دچار نسبی‌گرایی شده‌ایم. بنابراین تفسیر و تعریف ما از عینیت است که سرنوشت نسبی‌گرایی در دانش‌های هنجاری را تعیین می‌کند.

تعریف مشهور از عینیت ارزش‌ها آن است که ارزش‌ها و هنجارها، واقعیتی مستقل از بینش و گرایش انسان داشته باشند. به عبارت دیگر، اگر انسان، بینش‌ها و گرایش‌هایش تغییر کرد، در واقعیت ارزش‌ها و هنجارها تغییری ایجاد نشود (Putnam & Putnam, 2017, p. 61). با توجه به این تعریف از عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی، اگر متافیزیک را از دانش‌های هنجاری فارابی بگیریم، آیا این دانش‌ها در وادی نسبی‌گرایی سقوط می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش دارای دو رویکرد است. در رویکرد اول به ارزش‌ها و هنجارها به صورت مطلق، و نه شخصی و جزئی، نظر داریم. در این رویکرد جواب مثبت است. یعنی حذف متافیزیک، مستلزم رد عینی‌گرایی و قبول نسبی‌گرایی در دانش‌های هنجاری نزد فارابی می‌گردد. ضمانت عینیت ارزش‌ها و عدم نسبی‌گرایی در فارابی، با تبیین غایت حقیقی به عنوان ارزشی فی‌نفسه به دست می‌آید. غایتی که ارزش بودن خود را مستقل از فرد و سلايق و باورهایش داراست. ماهیت هنجاری دانش‌های هنجاری، باعث گره خوردن آن‌ها با غایت می‌گردد و وقتی آن غایت نهایی مستقل، محقق نباشد، سلسله غایت‌های دانش‌های هنجاری به امری حقیقی و فی‌نفسه نرسیده و در نتیجه دچار نسبی‌گرایی می‌گردد.

در رویکرد دوم به ارزش‌ها و هنجارها از آن جهت که در شرایط خاص و جزئی قرار دارند، نگاه می‌کنیم. در این رویکرد مسائل عملی، اموری متشخص و محفوف به عوارض مادی است و وقتی فاعل مختار، قیاسی برای عمل شکل می‌دهد، نتیجه‌اش باید شخصیه باشد تا به عمل منجر شود؛ چراکه اگر مبادی ادراکی عمل، شخصیه نباشد منجر به ترجیح بلامرجح می‌گردد. در این صورت هر فاعلی، در شرایط مادی خاص خود قرار دارد و هرچند غایت نهایی‌اش با سایر انسان‌ها یکی باشد، اما غایت‌های جزئی‌اش متناسب با هر موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد، متفاوت خواهد بود. آیا این یک نوع نسبی‌گرایی است؟ توضیح آنکه حسن و قبح فعل یک فرد، مستقل از زمان و مکان و شرایط خاصی که در آن قرار دارد، نخواهد بود. یعنی اگر در شرایط دیگری قرار داشت، حسن و قبح فعلش دگرگون می‌شد. آیا معیار این حسن و قبح، مستقل از فرد و شرایط اوست؟ به عبارت دیگر، آیا طبق تعریف مشهور از عینیت، حسن و قبح یک فرد در شرایط عملی جزئی، طبق مبانی فارابی عینیت دارد؟ جواب مثبت است و تعریف مشهور عینیت نقض نمی‌گردد. درست است که «ارزش عمل متشخص انسان، وابسته به شرایط تشخیص آن عمل است و با تغییر شرایط، ارزش عمل هم تغییر می‌کند»، اما این به معنای نسبی‌گرایی نیست. یعنی بدین معنا نیست که ارزش عمل متشخص انسان هیچ معیاری ندارد یا اگر معیاری هست وابسته به بینش و گرایش انسان است. غایت متشخص فرد، که البته براساس شرایط خاص پیش‌روی او محقق می‌شود، امری نسبی و بی‌معیار نیست. این غایت در راستا و با توجه به غایت نهایی که غایتی عینی و حقیقی است، شکل می‌گیرد و بدین خاطر، «مستقل از بینش و گرایش انسان است» و تعریف مشهور از عینیت را نیز اجابت می‌کند. این امر بدان معنا نیست که شرایط مختلف انسان، اقتضای عمل خاص متناسب با آن را ندارد. در نتیجه به اشتراک لفظ گفته می‌شود: «نسبت به شرایط "الف"، فعل یک ارزشی دارد و نسبت به شرایط "ب"، ارزش دیگر»، پس ارزش فعل نسبی است. این نوع نسبیت با آنچه در ارتباط با عینی‌گرایی گفته شد، تفاوت دارد. نسبی‌گرایی حاصل از عدم عینی‌گرایی به معنای عدم معیار مستقل از بینش و گرایش انسان است؛ حال آن که نسبیت در اینجا نه به معنای عدم معیار، بلکه صرفاً به معنای تغییر ارزش یک فعل در شرایط متفاوت است که البته این تغییر بدون معیار عینی نیست. پس فارابی در هر دو رویکرد، عینی‌گرا و ضد نسبی‌گراست.

این فضا برای پاتنم کاملاً متفاوت است. در رویکرد اول، پاتنم، بنابر مبانی‌اش نسبی‌گراست؛ زیرا به وجود ارزشی که مستقل از بینش و گرایش انسان باشد، باور ندارد. اما در رویکرد دوم، پاتنم، در بحث عینیت، بین ماهیت مسائل «دانش‌های هنجاری» با ماهیت مسائل «دانش‌های تجربی» فرقی نمی‌نهد. نظریه‌های علمی، حدس‌ها و گمان‌هایی موقتی هستند تا بر مسائلی که در مشاهده و تجربه با آن مواجه شده‌ایم، فائق آیند و تبیین مناسبی از جهان ارائه دهند. ملاک صحت و اعتبار این نظریه‌ها تا وقتی است که نظریه دیگری با قدرت تبیین

بهتر ارائه نشده باشد. بنابراین، هرچه یک نظریه قدرت بیشتری در ابطال نشدن داشته باشد، دارای اعتبار بیشتری است. از این‌روست که پاتنم تاکید دارد معیار عینیت، توانایی مقاومت در برابر ابطال است.

این تفکر در ادامه خط فکری کواین در رد دوگانه تحلیلی/ترکیبی است. با رد این تقسیم‌کنتی گزاره‌ها، کواین، و به دنبال او پاتنم، به این معتقدند که هر گزاره‌ای ترکیبی است، منتها درجه ترکیبی بودن آن‌ها متفاوت است. به اعتقاد پاتنم، رد تمایز تحلیلی/ترکیبی، منجر به رد تمایز پیشینی/پسینی می‌گردد. در این دیدگاه، معارف به گونه یک کل، با تجربه حسی مواجه می‌شوند و به عبارت دیگر، همه معارف از این نظر که باید درون یک کل با تجربه حسی ارتباط پیدا کنند، ترکیبی و پسینی‌اند. بر این اساس با توجه به تعریف معارف پیشینی، به عنوان معارفی که ادراکشان فارغ و مستقل از تجربه است، انسان فاقد هرگونه معرفت پیشینی بوده و معارفش یکسره پسینی خواهد بود (قائم‌نیا، ۱۳۸۳، صص ۴۸-۴۹). با توجه به اینکه پاتنم، مهم‌ترین ویژگی پیشینی بودن را غیر تجدیدنظرپذیر می‌داند، با رد معارف پیشینی، هیچ معرفتی نیست که تجدیدنظرناپذیر نباشد و به این معنا همه معارف، فقط تجربی خواهد بود. نظر به تجدیدنظرپذیر بودن همه معرفت‌ها و تجدیدنظرپذیر بودن معارف هنجاری، پاتنم به این نتیجه می‌رسد که ملاک ما درباره عینیت معارف هنجاری باید همان ملاکی باشد که درمورد معارف تجربی داریم. بدین‌قرار در این نگاه، فلسفه اخلاق با فلسفه علم نزد پاتنم، تلاقی و همپوشانی دارند و معرفت هنجاری همانند معرفت تجربی در طی این فرآیند صورت می‌پذیرد: ۱- مواجهه با مسأله؛ ۲- ارائه نظریه و پیشنهاد؛ ۳- نقادی.

با توجه به تعریف مشهور، ارزش‌ها و هنجارها باید واقعیتی مستقل از بینش و گرایش انسان داشته باشند؛ اما چنین چیزی در تصویر پاتنم از معارف هنجاری ممکن نیست. در تفکر پاتنم معارف هنجاری همچون معارف تجربی مبتنی بر نظریه و پیشنهاد اولیه ارائه شده هستند و این نظریه با ماهیت هنجاری و ارزشی، به نظر پاتنم، مستقل از بینش و گرایش انسان نیست. به بیان وی این ارزش‌ها بر مجموعه‌ای پیچیده از بینش‌ها و گرایش‌ها، شامل عقاید فلسفی، مذهبی، علمی و نیازها و علایق، مبتنی است. در نتیجه، معیار ابطال گرایانه پاتنم در مورد معارف هنجاری و تجربی نمی‌تواند با تعریف مشهور عینیت سازگاری داشته باشد. به همین خاطر است که او تعریف دیگری را ارائه می‌کند و درواقع این تعریف جدید، هم معیاری برای عینیت معارف تجربی است و هم برای معارف هنجاری. این‌جاست که عبارت «قدرت تحمل در برابر نقد» در کلام پاتنم ظاهر می‌شود. اما پاتنم با این تعریف جدید از عینیت، یعنی «قدرت تحمل در برابر نقد»، خود را از دامن نسبی‌گرایی بیرون می‌کشد؟ ممکن است این‌گونه پاسخ داده شود که طبق تعریف جدید، خود را از نسبی‌گرایی رها نیده است؛ اما اشکال اساسی آن است که تعریف جدید پاتنم از عینیت، دچار «دور» است. یعنی پاتنم با «انتخاب» این معیار جدید مرتکب یک امر «هنجاری» و «ارزشی» شده است؛ زیرا عمل او یک فعل اختیاری است که می‌تواند متصف به خوب/بد شود. اگر از پاتنم بپرسیم که چرا این معیار را «انتخاب» کردی درحالی‌که می‌توانستی امر دیگری را گزینش کنی؟ با توجه به مبانی مطرح شده باید پاسخ دهد که چون این معیار بیشترین تحمل را در برابر ابطال و نقد دارد. در این صورت پاتنم دچار «دور» شده است. پس این نمی‌تواند معیار مناسبی برای عینیت و در نتیجه خروج از نسبی‌گرایی باشد.

مطالب این بخش با استفاده از آموزه‌های این دو فیلسوف، به شکل زیر جمع‌بندی نهایی می‌شود:

۱. آنچه از انسان صادر می‌شود عمل متشخص است.
۲. این عمل متشخص، مادی است.
۳. معرفت و گزاره معطوف به این عمل نیز شخصیه است؛ زیرا عمل شخصی، از ادراک کلی حاصل نمی‌شود.
۴. این معرفت و گزاره، نتیجه مجموعه‌ای از قیاس‌هاست.
۵. حداقل یکی از مقدمات این قیاس‌ها، گزاره‌ای معطوف به غایت نهایی، حقیقی و عینی است که فعل و غایت جزئی در راستای این غایت نهایی قرار می‌گیرد. این مقدمه برای اجابت معیار عینیت ضروری است.
۶. این مقدمه از متافیزیک به دست می‌آید و در نتیجه، حذف متافیزیک به معنای حذف عینیت است.
۷. حداقل یکی از مقدمات این قیاس‌ها، تجربی است؛ چراکه این فعل در شرایط مادی تحقق می‌یابد و داوری نهایی نسبت به درستی یا نادرستی آن عمل، مبتنی بر شناخت شرایط مادی و تجربی آن عمل است.
۸. برای اعتبار، صحت و «عینیت» این معرفت یا معارف «تجربی» نیز نیاز به معیار داریم.
۹. این معیار باید متناسب با معارف «تجربی» باشد.
۱۰. در اینجا وارد قلمرو فلسفه علم و ملاک‌های عینیت معرفت تجربی و روش‌های علمی می‌شویم.
۱۱. در اینجا معیار پاتنم در عینیت یعنی «توانایی مقاومت در برابر نقادی»، می‌تواند «به عنوان یک پیشنهاد» مورد توجه قرار گیرد. هرچند طبق مبانی فارابی در مورد نسبت متافیزیک و سایر علوم، این معیار یا معیارهای پیشنهادی دیگر باید در متافیزیک اثبات شوند.

۱۲. پس دانش‌های هنجاری، هم به‌خاطر عینیتِ «وجه هنجاری و ارزشی» و هم به‌جهت عینیتِ «وجه تجربی» نیازمند به متافیزیک هستند.

۷. نتیجه

فارابی در متافیزیک خود، با تکیه بر معارف بدیهی، با روش برهانی، با نظریه توجیه مبنای و نظریه صدق مطابقت، به اثبات برخی از مبادی علوم عملی، یعنی «دانش‌های هنجاری» دست می‌زند. ماهیت این معارف از آنجاکه در یک فرآیند تجربی به دست نیامده است، پیشینی و ابطال‌ناپذیر خواهد بود. سایر مبادی دانش‌های هنجاری، به‌خاطر بدهات آن معارف یا تأمین آن مبادی از منابع دیگر، از متافیزیک به‌دست نمی‌آید. تبیین لوازم حذف متافیزیک از دانش‌های هنجاری فارابی، مبتنی بر تعریف نسبی‌گرایی است. یعنی اگر صحت یا اعتبار ادعاهای ارزشی و هنجاری، به امری عینی وابسته باشد، نسبی‌گرا نخواهیم بود. پس تعیین سرنوشت نسبی‌گرایی در آن دانش‌ها در گرو تعریف عینی‌گرایی است. فهم عینی‌گرایانه بودن دانش‌های هنجاری نزد فارابی و پاتنم، منوط به تحلیل دو رویکرد به این مسأله است. در رویکرد اول به ارزش‌ها و هنجارها به‌صورت مطلق و کلی، و در رویکرد دوم به‌صورت شخصی و جزئی، نظر داریم.

در رویکرد اول فارابی عینی‌گرا و ضد نسبی‌گرا است؛ چون اعتبار احکام ارزشی و هنجاری نزد او به مبادی حاصل از متافیزیک او وابستگی دارد که ضامن عینی‌گرایی و نفی نسبی‌گرایی در آن دانش‌هاست. اما پاتنم در این رویکرد، عینی‌گرا نیست؛ چراکه او منکر معارف متافیزیک سنتی است و به استقلال ارزش‌ها از فرهنگ، باورها و علایق انسان باور ندارد و در نتیجه، دانش‌های هنجاری پاتنم، به نسبی‌گرایی می‌گرایند. در رویکرد دوم، مسائل عملی، اموری متشخص و محفوف به عوارض مادی هستند. در این حالت حسن و قبح فعل یک فرد، براساس زمان و مکان و شرایط خاص، دگرگون‌پذیر است. اما چون ارزش فعلش مستقل از بینش و گرایش اوست، این دگرگونی بدون معیار و نسبی‌گرایانه نخواهد بود. بنابراین طبق تعریف مشهور از عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی، حسن و قبح فعل جزئی و متشخصی که در راستای غایت عینی و نهایی قرار دارد، عینی‌گرا و ضد نسبی‌گراست.

پاتنم با انکار همه معارف، از جمله معارف هنجاری، آن‌ها را پسینی، تجربی و تجدیدنظرپذیر دانسته و ملاک عینیت معارف هنجاری را همان ملاک معارف تجربی می‌داند. بدین ترتیب فلسفه اخلاق با فلسفه علم، همپوشانی داشته و معرفت هنجاری همانند معرفت تجربی، در طی فرآیند مواجهه با مسأله، ارائه نظریه و پیشنهاد و نقادی صورت می‌پذیرد. این نظریه و پیشنهاد، که ماهیتی هنجاری دارند، مستقل از بینش و گرایش انسان نیستند و با تعریف مشهور از عینیت، سازگاری نخواهند داشت. به‌همین خاطر است که او تعریف دیگری را ارائه می‌کند که معیاری برای عینیت معارف تجربی و معارف هنجاری خواهد بود. این‌جاست که عبارت «قدرت تحمل در برابر نقد» در کلام وی ظاهر می‌شود. اما این معیار، در خروج از نسبی‌گرایی، کمکی به پاتنم نمی‌کند؛ زیرا تعریف پاتنم از عینیت مستلزم «دور» است.

معرفت نهایی که منجر به عمل شخصی هنجاری می‌گردد، توسط مجموعه‌ای از قیاس‌ها حاصل می‌شود. حداقل یکی از مقدمات این قیاس‌ها معطوف به غایت نهایی، حقیقی و عینی بوده که ضمانت‌کننده عینیت معرفت نهایی هنجاری است و این مقدمه در متافیزیک اثبات می‌گردد. دست‌کم یکی دیگر از مقدمات، تجربی بوده که آن هم نیازمند به معیار عینیت است و باید در متافیزیک اثبات گردد. پس دانش‌های هنجاری هم به‌خاطر عینیتِ «وجه هنجاری و ارزشی» و هم به‌جهت عینیتِ «وجه تجربی»، به متافیزیک نیازمندند.

یادداشت‌ها

نویسندگان هیچگونه تعارض منافی را گزارش نکرده‌اند.

۱. الصناعة التي تستعمل الصناعات كلها والفضيلة التي تستعمل الفضائل كلها والحكمة التي تستعمل الحكم كلها.

۲. فارابی و پاتنم به نسبت متافیزیک و دانش‌های غیرهنجاری نیز توجه کرده‌اند. برای فارابی محوریت، تحدید و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی سایر علوم است. برای پاتنم، محوریت بحث از معیار عینیت و صدق است؛ مثلاً در اثر "Mathematics, Matter and Method" به نسبت متافیزیک و ریاضی و در اثر "Philosophy of Logic" به نسبت متافیزیک با منطق پرداخته است.

3. Historicism.

۴. در ادامه این منبع، تأکید می‌کند که علم کلی باید علمی واحد باشد و استدلالش بر این پیش‌فرض مبتنی است که هر علمی موضوع خاص خودش را دارد؛ اما چند خط بعد به چندموضوعی برای این علم معتقد شده و اولین آن‌ها را وجود مطلق، سپس آنچه مساوی آن است (مثل واحد) و سپس مقابلات آن (مثل عدم و کثرت) را ذکر کرده است.

۵. چنان که فارابی در ادامه منبع ذکر می‌کند، بهتر است گفته شود آنچه قائم مقام انواع است. عر و نحو نظرها تأمل الشیء من کلّ الجهات.

7. Science of Being.

8. Set.

9. Totality.

10. Fixed.

11. Objects.

12. Properties.

13. Discourse.

14. Monist.

15. Pluralist.

۱۶. همچنین (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵۸؛ ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۱-۳۵۰).

۱۷. او منکر معارف پیشینی است؛ اما با این وجود قائل به معارفی است که در عین پسینی بودن، علوم تجربی متصدی بحث از آن‌ها نیست، بلکه فلسفه است.

۱۸. نکته حائز اهمیت آن است که استفاده پاتنم از اندیشه‌های فلاسفه پراگماتیست، اصلاً از ناحیه نظریه صدق مشهور آن‌ها نیست، بلکه مقصود او آموزه‌های پرشماری است که آنان در آثار گوناگون خود ارائه کرده‌اند.

۱۹. مثلاً یکی از مواردی که خودش آن را بسیار عمیق می‌یابد، تعریف ارسطو از کمال و سعادت انسان است، یعنی «بالفعل شدن نفس در پرتو فضیلت، در زندگی کامل» (Putnam, 2005, p. 26).

20. Fallibility

21. Fact/Value, Objective/Subjective, Analytic/Synthetic, Fact/Convention, Pure Science/Applied Science, Science/Ethics, Terminal Values/Instrumental Values.

22. Interdependent.

23. Inquiry.

۲۴. مثال‌های دیگری که ذکر می‌کند، علم مناظر است که تحت هندسه است و علم انتقال که تحت علم مجسمات است.

۲۵. مثال اسباب: ماده، صورت، غایت و فاعل.

۲۶. مصداقش متافیزیک است.

۲۷. آنچه علوم تجربی اعطاء می‌کند، صرفاً وجود و ائیت شیء است، نه چرایی و سبب و لمیت آن.

۲۸. به نظر فارابی، معارف برخی صنایع عملی، مثل نجاری یا هنرهای دستی، جز با ممارست و تمرین حاصل نمی‌شود، بنابراین معارف این‌گونه صنایع به گفتار در نمی‌آید، پس نمی‌توان معارفش را از راه تعمیم، تعریف و ایقاع تصدیق، تعلیم داد.

۲۹. به خاطر نسبت آن با علم فقه و مباحثی که در کلام براساس حسن و قبح وجود دارد، مثل قاعده لطف، اثبات نبوت، امامت و مباحثی در معاد که به نسبت متافیزیک با کلام از یک طرف و نسبت کلام با دانش‌های هنجاری از طرف دیگر وابسته است.

۳۰. فارابی فلسفه عملی و فلسفه مدنی را به یک معنا استعمال می‌کند (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۵۶). این دانش بخشی از فلسفه است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۱۳-۱۴). معارفش، معقولات اشیاء ارادی است (فارابی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۸۶؛ ۱۹۷۰، صص ۶۶-۶۷). یک موضوع ندارد، ولی کثرت موضوعاتش با تجانس همراه است و همین باعث نوعی از وحدت در موضوع می‌گردد. این تجانس به تعاون آن موضوعات یا تعاون انواع آن موضوعات، به تکمیل یک امر یکسان است و آن غایت نهایی علم مدنی، یعنی نیل به سعادت است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳۲) و روشش هم برهانی است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳).

۳۱. آراء مربوط به مبدأ: اعتقاد به حق تعالی، روحانیون یا مجردات، ابراری که پیشگام هستند، اینکه عالم و اجزایش و خصوصاً انسان چگونه آغاز شد، مراتب اجزاء عالم، نسبت آن‌ها با هم، منزلت آن‌ها و خصوصاً منزلت انسان نسبت به حق تعالی و مجردات.

۳۲. آراء مربوط به منتهی: سعادت‌شناسی.

۳۳. آراء مربوط به مابین: آرائی عملی که با عمل بدان می‌توان به سعادت رسید.

۳۴. فقه صنعتی است که به وسیله آن انسان قادر می‌شود تا چیزهایی که واضع شریعت تصریح نکرده است را براساس آنچه معین ساخته، استنباط و مشخص سازد (فارابی، ۱۹۹۶، صص ۸۵-۸۶؛ ۱۹۹۱، صص ۵۰-۵۲). نکته مهم این است که فقه مدنظر فارابی، اعم از فقه مصطلح امروزی است و می‌توان از آن به دین‌شناسی جامع یاد کرد. پس مباحثی که از فارابی بیان کردیم، هم شامل فقه به معنای اخص و هم سایر علوم دینی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم می‌شود.

۳۵. البته شناخت «مصداق» حقیقی سعادت نهایی نزد فارابی، بدیهی نبوده و در متافیزیک اثبات می‌شود.

36. Principles.

۳۷. مثلاً در اخلاق، نه اینکه قواعدی مثل قاعده زرین یا الزام نامشروط، بخش‌هایی از اخلاق نباشند. نکته آن است که اخلاق صرف این قواعد نیست.

38. interrelated Concerns.

۳۹. یعنی بیشترین لذت برای بیشترین افراد، در طولانی‌ترین زمان.

40. Objectivity.



منابع

- جیکوبز، جاناتان آ. (۱۳۹۶ش). فرهنگ اصطلاحات فلسفه اخلاق. (ترجمه: سید محمدعلی تقوی و زهره علوی‌راد). تهران: انتشارات مرکز.
- عباس‌زاده، مهدی (۱۳۹۹ش). معرفت پیشینی در معرفت‌شناسی معاصر و فلسفه فارابی. ذهن، ۲۱(۸۱)، ۶۳-۹۱.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۴۰۱ش). هایدگر در ایران. تهران: انتشارات نقد فرهنگ.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۶ش). السياسة المدنية. (ترجمه: حسن ملکشاهی). تهران: انتشارات سروش.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۸ش). فصول منتزعه. (ترجمه: حسن ملکشاهی). تهران: انتشارات سروش.
- فارابی، ابونصر (۱۳۲۵ق). الابانه عن غرض ارسوطاليس في كتاب ما بعد الطبيعة. (در مجموعه فلسفه ابی نصر الفارابی). قاهره: السعادة بجوار محافظة مصر.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق). الجمع بين رأيي الحكيمين. تهران: انتشارات الزهراء.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۸ق). المنطقيات للفارابی، ج ۱. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره).
- فارابی، ابونصر (۱۴۳۰ق). تحصيل السعادة (در الاعمال الفلسفية). بيروت: دارالمناهل.
- فارابی، ابونصر (۱۹۷۰م). الحروف. (تصحیح: محسن مهدی). بيروت: دارالمشرق.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۱م). الملء، در الملء و نصوص أخرى. (تصحیح: محسن مهدی). بيروت: دارالمشرق.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۶م). إحصاء العلوم. بيروت: الهلال.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۳ش). برخی دیدگاه‌های جدید در باب معرفت پیشینی. ذهن، ۲۰(۵)، ۴۳-۵۴.
- کریمی، محمود؛ امرایی، رحیم (۱۳۸۹ش). بررسی و نقد دیدگاه ویتگنشتاین متأخر در باب زبان دین. فلسفه دین، ۷(۵)، ۱۸-۵.

References

- Abbās-zādih, M. (2020). A priori knowledge in contemporary epistemology and al-Fārābī's philosophy. *Zihn*, 21(81), 63-91. [In Persian]
- Abdulkarīmī, B. (2022). *Heidegger in Iran*. Tehran: Naghd-e-Farhang. [In Persian]
- Fārābī (1907). *al-Ibānah*. Cairo: al saādah. [In Arabic]
- Fārābī (1970). *al-Horuf*. (Correct: M. Mahdi). Beirut: Dar al-Mashriq.
- Fārābī (1985). *al-Jam' Bayna Ra'yay al-Hakimayn*. Tehran: al-Zahrā. [In Arabic]
- Fārābī (1988). *al-Mantiqiyyāt Lilfārābī*, Vol. 1. Qom: Mar'ashi Najafi Library. [In Arabic]
- Fārābī (1991). *al-Millah*. (Correct: M. Mahdi). Beirut: Dar al-Mashriq.
- Fārābī (1996). *Iḥṣā' al-'Ulūm*. Beirut: al-Hilāl.
- Fārābī (1997). *al-Sīasat al-Madanīyah*. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Fārābī (2009). *Foṣūl al-Montaza'ah*. (Translate: H. Malekshahi). Soroush, Tehran. [In Arabic]
- Fārābī (2009). *Tahṣīl al-Sa'ādah*. Beirut: Dar al-Manāhil. [In Arabic]
- Jacobs, J. A. (2017). *Ethics A-Z*. (Translate: M. A. Taqawī & Z. Alavīrād). Tehrān: Markaz. [In Persian]
- Karīmī, M., Amrāī, R. (2010). Investigation and Criticism of Late Wittgenstein's view concerning Language of Religion. *Philosophy of Religion*, 7(5), 5-18. [In Persian]
- Putnam, H. (1987). *The Many Faces of Realism*. Illinois: Open Court Publishing Company.
- Putnam, H. (1992). *Realism with a Human Face*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Putnam, H. (1995). *Words and Life*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Putnam, H. (2003). *The collapse of the Fact/Value dichotomy*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Putnam, H. (2005). *Ethics without Ontology*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Putnam, H. (2008). *Jewish Philosophy as a Guide to Life*. Bloomington: Indiana University Press.

Putnam, H. (2012). *Philosophy in an Age of Science*. Massachusetts: Harvard University Press.

Putnam, H. (2016). *Naturalism, Realism, and Normativity*. Massachusetts: Harvard University Press.

Putnam, H., Putnam, R. A. (2017). *Pragmatism as a way of life*: Massachusetts the Belknap Press of Harvard University Press.

Ghāimīniā, A. (2004). Some new perspectives on a priori knowledge. *Zihn*, 5(20), 43-54. [In Persian]

